

«ناصر خسرو و ادب اعتراض»

علی محمد پشندار*

من آنم که رویای خوکان نریزم / مر این قیمتی در لفظ دری را^۱
در تاریخ شعر کهن فارسی که عموماً از قرن سوم هجری شروع می‌شود، کمتر شاعری به
آزادگی و علو طبع ناسرخسرو قبادیانی پیدا می‌شود. وی با آنکه نیمی از عمر خود را در
خدمت حکومت‌های ساسانی و سلجوقی سپری کرده، اما به واسطه برخورداری از روحی سرکش
و تشنه حقیقت، در همه سالگی با دیدن رویایی صادق به رفاه و آسایش زندگی درباری پشت
پازد و دست از شغل برنمی‌کشد و به قصد سفر حج از خراسان خارج شد. در این هنگام (قرن
پنجم هـ - ق.) در سمرقند سلاجقه متعصب و سنی مذهب و در بغداد خلفای آل‌وده عباسی بر
سرکار بودند. ناصر خسرو به سبب طرز نگرش خاص خویش از این هر دو سلسله اظهار انزجار
و تفر کرده است.

قاهره، دارالخلافه خلفای فاطمی مصر، تنها جای قابل اعتماد برای او بود، فاطمیان به نام
پیروی از اهل بیت و حضرت علی علیه السلام در آن سامان حاکمیت داشتند و با عباسیان و
سلاطین سلجوقی هم به سخت مخالفت بودند.

* مربی و عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور، مرکز تهران.

۱. دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، تهران ۱۳۵۷.
(ق ۶۴/ب ۳۲).

ناصرخسرو فریاد خواه به نزد ایشان می‌رود و بنا به گفته خودش به دست المؤید فی‌الدین شیرازی به مذهب فاطمی درمی‌آید. وی پس از مراجعت به خراسان با عنوان «حجت» خراسان به تبلیغ مذهب فاطمیان می‌پردازد و پیام خود را بیشتر در قالب اشعار و قصایدی غزّایان می‌کند. او همواره مردم را به تقوا، عدالت، آزادگی، زهد، علم، خرد، حکمت و دانش دینی، طاعت یزدان و پیروی از خلفای فاطمی مصر فرامی‌خواند و آنان را از جهالت، بندگی حکام جور، تملق و تزویر، زهدفروشی، دین‌فروشی، دل‌بستگی به زخارف دنیوی و... باز می‌دارد. ناصرخسرو که خود را شیعه‌ای علوی با ایمانی راسخ و درست می‌داند، علی‌وار بر بی‌عدالتیهای حکام سلجوقی و خلفای عباسی برمی‌شورد و در راه انجام دادن این وظیفه است که در معرض دشمنی عام و خاص خراسان قرار می‌گیرد و سرانجام به دره یمگان تبعید می‌شود.

اشعار و قصاید ناصرخسرو حاصل ۲۳ سال تبعید و زندگی در یمگان است، تبعیدی که تا پایان عمر وی، یعنی ۴۸۱ هـ.ق. به طول می‌انجامد.

وی در اشعارش هیچ‌گاه رسالت تبلیغ و هدایتگری را فراموش نمی‌کند. شمشیر کلام او همواره ذوالفقار است، با لبه‌ای بت می‌شکند و به افشای مظالم حکام ستمگر، انحراف عالم نمایان درباری، فساد شاعران شعرفروش و نکوهش مردمان گمراه می‌پردازد و با لبه دیگر به ستایش شایستگان ستایش، از نعت باریتعالی و ستایش پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم - علیهم السلام - گرفته تا ستایش ذوات ارزشمندی چون خرد، دانش، تقوا، آزادگی، مناعت طبع، ایستادگی در برابر ستم می‌پردازد. او به هیچ روی چون شاعران شعرفروش خراسان «مر این قیمتی دُرّ لفظ دری را به پای خوکان نمی‌ریزد» و محمود غزنوی را به زهد عمار و بوذر نمی‌ستاید. شعر او سراسر حکمت و دانش، پرهیز و آزادگی است. با این اوصاف ناصرخسرو در میان شاعران پارسی‌گوی اگر نتوان گفت بی‌نظیر، کم‌نظیر است.

در این مقاله مراد از «ادب اعتراض» به کارگیری شعر و قدرت شاعری در اعتراض و نکوهش است، نکوهش آنچه در جامعه آن روز سزاوار آن است؛ یعنی نکوهش حکام و سلاطین جائز و ستمگر، شاعران شعرفروش «درگاهی»، علما و دانشمندان متظاهر دین به دنیا فروش، مردمان دنیاپرستی که برای دستیابی به چند روزی عیش مادی پیرو سلاطین ستمگر شده‌اند و... اینک جلوه‌هایی از اعتراض ناصرخسرو را برمی‌شماریم:

الف) اعتراض به شاعران شعرفروش و درباری و نکوهش آنها

«حکمت بشنو و حجت ایراک او هر گز ندهد پیام درگاهی»^۱

به مصداق این حدیث نبوی (ص) که: «إِذَا لَقِيتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَأَخْتُوا فِي وَجُوهِهِمُ التُّرَابَ»^۲

ناصر خسرو در بیت بالا خود را از زمره شاعران مداح درباری خارج می‌داند و مخاطب را به شنیدن «حکمت» از زبان و شعر خود دعوت می‌کند. وی مسلمانی روشن ضمیر و شاعری آزاده و حق طلب است و به طور قطع و یقین نمی‌خواهد در گروه شاعران مداح و مستملق «درگاهی» به حساب آید و مشمول نکوهش رسول خدا (ص) واقع شود.

در همین بیت ناصر خسرو به دو گونه کاربرد از شعر و قدرت شاعری اشاره دارد؛ یکی گفتن شعری حکمت آمیز و بیدار کننده - که مطلوب ناصر همین است - و دیگر شعر درگاهی، یعنی شعری که شاعر درباری به قصد دریافت صله، خطاب به سلطان جائز و خون ریز سلجوقی و غزنوی می‌سراید.

ویژگیهای بارزی که ناصر در دیوان از شعر «درگاهی» برشمرده به این شرح است:

- سرودن شعر برای دریافت صله و مدح سلاطین از روی ترس:

«حکیم آن است کوار شاه نندیشد، نه آن نادان که شه را شعر گوید تا مگر چیزیش فرماید»

(ب ۲۰ / ق ۱۹)

- فضل و ادب «چاکر نان پاره» شده است:

«چاکر نان و پاره، پشت فضل و ادب علم به مکر و به زرق معجون شد

خاک خراسان پس بود جای ادب معدن دیوان ناکس اکنون شد»

(ب ۱۶ و ۶ / ق ۳۷)

- مدح و دبیری و غزل بهو گفتن علم و هنر نیست:

«مدح و دبیری و غزل را نگر علم نسخوانی و هنر نشمیری»

(ب ۵۰ / ق ۲۶)

۲. دیوان (ق ۴۷ ب ۲۲).

۳. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۱۱، ۱۸۲۷۳، محمدی ری شهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چ اول.

* * *

«بیت غزل بر طلب فحش و لهو بسی هنران را بسدل آیت است»
(ب ۴۶ / ق ۱۲۴)

* * *

«چند گفتمی و بر رباب زدی غزل دعبدر صفات رباب»
(ب ۹ / ق ۱۳)

با این اوصاف ناصر خسرو بر شاعران مداح درباری که شعر و ادب را وسیله ارتزاق و گرم کننده مجالس بزم شاهان کرده‌اند، چنین فریاد برمی آورد که:

«ای شعر فروشان خراسان بشناسید این ژرف سخنهاي مرا گر شعراييد
بر حکمت میری ز چه یابید چو از حرص فتنه غزل و عاشق مدح امرایید؟
یکتا نشود حکمت مرطیع شما را تا از طمع مال شما پشت دو تانید»
(ب ۱۴، ۱۵، ۱۶ / ق ۲۱۳)

این فریاد اعتراض ناصر خسرو قبادیانی بر شاعران و مداحانی است که از حرص شهوات دنیوی، عاشق و مفتون غزل و مدح امرای شده‌اند. از نظر ناصر تا اینان در این ورطه فسق و فجور غرقند، محال است بر حکمت و دانش حقیقی امیری یابند و تا زمانی که از طمع مال و ثروت در حضور سلاطین از خدابی خبر پشت دو تا کرده‌اند، حکمت بر دلشان راه نخواهد یافت.
در مقابل این گروه از شاعران، ناصر خسرو شعر مطلوب و سخن خود را چنین معرفی می‌کند:

«من آنم که در پای خوکان نریزم مرا این قیستی دُر لفظ دری را»
(ب ۳۲ / ق ۶۴)

* * *

«سرم زیر فرمان شاهی نیارد نه تختی نه گاهی نه رودی نه جامی»
(ب ۳۸ / ق ۱۰۰)

* * *

«گرت بخوانم مدیح، تو که امیری نیز به مهمان و خان خویش بخوانم

گر تو بخوانی بر من اسیر ندانمت ورت بخوانم مدیح، مرد بدانم»
(ب ۱۰، ۱۱ / ق ۹۷)

آنچه مایه مدحت است از شاهان و امراست، همانا طمع ورزیدن به ثروت و مکت آنهاست و
من که طمع از مال این پادشاهان چه می‌گویم؟
«چون طمع بر من در مال شاهان پس مدحت شاهان چرا سگالم؟»
(ب ۱۸ / ق ۱۵۲)

هر آن کس که پشتش به دین خدا و ارزشهای دینی گرم باشد، هرگز از امیران ترس و هراسی
به دل راه نخواهد داد؛ زیرا بزرگی و حقارت افراد در چشم من بر طبق موازین دینی است:
«کنون میر پیشم ندارد خطر گر آنکه خطر داشتم پیش میر
ز دیدند پیشم همه دنیا درون عزیزان ذلیل و خطیران حقیر»
(ب ۲۴، ۲۵ / ق ۱۸۹)

ای شاعر «درگاهی» اگر تو با نشاط به دربار فلان پادشاه گیلان می‌روی، من قصد درگاه
خدای رحمان می‌کنم.
«گر تو نشاط درگاه گیلان کنی من قصد سوی درگاه رحمان کنم»
(ب ۳۵ / ق ۱۷۷)

آیا سزاوار است کسی که قرآن را حافظ است و به رموز و معانی آن آگاه، به جای ختم قرآن
به مدح دهقان و امرا برآید؟
«چرا خوانم چو دهقان کردم از بر به جای ختم قرآن مدح دهقان»
(ب ۲۹ / ق ۴۸)

- نکوهش شاعر مدحی که برای دریافت قبا و مرکب در مقابل شاهان کرنش می‌کند:
«گر تو ز بهر خدمت من به پیش میران اندر غم قبایی تو از در قبایی
از دوستی دنیا به اسیر و شاهی وز آرزوی مرکب خمیده چون حنایی»
(ب ۲۶، ۲۷ / ق ۱۵۶)

از نظر ناصر چنین شخصی شایسته قفاست نه قبا.

- نکوهش غزل پردازی و وصف میخوارگی:

«هیچ نیابی مرا ز پند و قرآن وز غزل و می به طبع در بشلی»
(ب ۲ / ق ۱۳۵)

* * *

«غزال و غزل هر دوان مر ترا نجویم غزال و نگویم غزل»
(ب ۲ / ق ۲۲۱)

اوج اعتراض و براثت ناصر خسرو از گفتن شعر مدح آمیز برای سلاطین و امرای ظالم، در بیت زیر آمده است. او خطاب به خود می گوید: ای ناصر برای تو ننگ است که چون جاهلان نوک قلم را بر مدیج فلان شاه و امیر آلوده کنی:

«ننگ داری زانکه همچون جاهلان نوک قلم بر مدیج شاه یا میری قلم را تر کنی»
(ب ۶ / ق ۲۱۷)

ب - نکوهش و اعتراض بر حکام و پادشاهان جور

ناصر خسرو خود را مسلمانی حکیم و آشنا به قرآن و رموز آن می داند، از این رو رفتار و کردار اجتماعی و سیاسی خود را هم در عمل بر اساس دستورات «کلام الله» استوار دانسته است. قرآن کریم در توصیف سلاطین می فرماید: «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْتَدَوْهَا»^۴ و در کلام در ربار نبوی (ص) آمده است: «أَشَقَى النَّاسِ الْمُلُوكُ».^۵

ناصر خسرو با اعتقاد و علم به این موضوع به پادشاهان عصر خود، یعنی سلاجقه و حتی خلفای عباسی سخت معترض است و به هر بهانه آنان را با پیکان کلام و شعر «دربافته چون آهنش» نکوهش می کند و کج رویها و ستمهایی را که در حق دین و مردم زمانه روا داشته اند، گناهی نابخشودنی می داند.

۴. نمل (۲۷) / ۳۴.

۵. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۸۸، حدیث شماره ۱۸۶۹۵.

۶. نکوهش و اعتراض بر حکام و پادشاهان جور (ب ۴۶ / ق ۱۷)

مهمترین ویژگی‌هایی که ناصر از انحراف و جور این سلاطین برمی شمارد به شرح زیر است:
- فساد و غارتگری سلاجقه:

«بخاصه تو ای نفس خاک خراسان
امیرانت اصل فسادند و غارت
پراز مار و کژدم یکی پارگینی
فقیهانت اهل می و سانگینی»
(ب ۲۴، ۲۶ / ق ۸)

- گرگ صفتی و نامریمنی سلاجقه:

«گرگی تونه میر سر خراسان را
دیو است سپاه دیو یکی لیکن
سلطان نبود چنین، تو شیطانی
تا ظن نبری که تو سلیمانی»
(ب ۳۹، ۴۰ / ق ۲۸)

- اعتراض و نکوهش مستقیم به شخص شاه:

«گر شاه توین سببخش و مستان
زیرا که ز خانی سواستن چیز
چیزی تو ز شهر و روستایی
شاهی نبود بود گدایی
یاباز شه تو با تو بازی
زیرا که چو باز می ربایی
وان را که به مان و جان کنی قصد
خود باز نه ای که ازدهایی»
(ب ۷، ۸، ۹، ۱۰ / ق ۱۲۲)

- امروز در خوار و خراسان بر امت محمد (ص) سلطان شده‌اند و بازار زهد کاسد و بازار فسق و فجور رایج است. ترکان که تا دیروز چون زنان حرم سرا عاجز بودند، اکنون سلطان شده‌اند. آیا برای آرزوی مسلمانان حقیقی شرم آور نیست که از طمع به نزد این دون‌صفتان پشت دو تا کنند و فریاد ایشان برند؟

«دجال را نینور بر امت محمد
بازار زهد کاسد و فسق رایج
گسترده در خراسان، سلطان و پادشایی؟
افکنده خوار دانش، گشته روان مرایی
بودند خوار و عاجز، همچون زنان سرایی
ترکان به پیش مردان، در پیش در خراسان
کردن به پیش ترکان پشت از طمع دوتایی،
امروز شرم نساید آزاده زادگان را»
(ب ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶ / ق ۱۵۶)

سلاجقه و ترکان قفچاق کارشان همه جور و مکر و جفاست. در عهد اینان زهد و عدالت سفال و سنگ شده و جهل و سفاهت دُرّ مکنون گشته است. با امیر شدن این ناقصان، فضل به نقصان رفت و نقص افزون شد. ملک خراسان جایگاه دیوان ملعون گشت و بزرگان و آزادگان به چاکری ایشان شتافتند. گویی به نزد شما ای کسانی که تن به این ذلت داده‌اید، ضحاک بدهنر (سلاطین سلجوقی) بهتر و عادل‌تر از فریدون شده است:

«چونکه نکو ننگری جهان چون شد
زهد و عدالت سفال گشت و حجر
فعل همه جور گشت و مکر و جفا
ملک سلیمان اگر خراسان بود
چاکر قفچاق شد شریف ز دل
لاجرم از ناقصان امیر شدند
سوی تو ضحاک بدهنر ز طمع
خیر و صلاح از جهان، جهان چون شد؟
جهل و سفه زرّ و دُرّ مکنون شد
قول همه زرق و غدر افسون شد
چونکه کنون ملک دیو ملعون شد؟
حره او، پیشکار خاتون شد
فضل به نقصان و نقص افزون شد
بهتر و عادل‌تر از فریدون شد»
(ب ۱، ۷، ۱۱، ۱۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸ / ق ۳۷)

ج - نکوهش و اعتراض به عالم نمایان که دانش و دین فروشند

«دانش نبود آنکه پیش شاهان
یکتاه قدرت را کند دوتاهی»
(ب ۱۱ / ق ۲۰۵)

ناصر خسرو آن دسته از عالمان و گاه فقیهانی را که به استناد این آیه از قرآن کریم «تکیه» بر
ستمگران کرده‌اند؛ نکوهش می‌کند:

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا تَمَسَّكُمْ النَّارُ»^۷ و پیامبر گرامی اسلام (ص) در این باره فرموده
است: «دانشمندان امینان پیامبران الهی‌اند تا هنگامی که با سلطانی در نیامیخته‌اند و متوجه امور
دنیا نبوده‌اند، و هرگاه که ایشان به سلطانی نزدیک شدند و هم غمشان دنیا و امور مادی شد،
همانا به رسولان خیانت کرده‌اند، پس از ایشان دوری جوید».^۸

۷. هود (۱۱) / ۱۱۳.

۸. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۵۲۰، حدیث شماره ۱۳۷۹۴، نقل به ترجمه.

ناصر خسرو نیز با تکیه به بیت فوق معتقد است متظاهر به علم و دانش قدر است و الف مانند خود را نزد شاهان دودار آفریده می‌کند و این دانش حقیقی نیست؛ زیرا طمع به امور دنیوی و کسب نام و مقام چنین غاسری را بر آن داشته تا در مقابل ستمگران قد خمیده کند و آزادگی را به بندگی بفروشد و بدینسان این آیه قرآن، به مال و قدرت آنان تکیه کند و بنا به قول حضرت ختمی مرتبت (ص) در انبیا انبیای الهی خیانت روا داشته و در حقیقت به عذاب و آتش جهنم تمسک جسته است.

ناصر خسرو نسبت به گروههایی از عالمان می‌شورد و به طعن و ذم آنها می‌پردازد که عبارتند از:

«زهدها فروشانی که در آن کسب مرکب و ملک و قالی از درگاه امیران همه چیز خود را فدا می‌کنند»

«ای زهد فروشنده سوزن قبال و مقالی با مرکب و با ضیعت و با سندس و قالی
گر زهد همی جویدی پندین به در میر چون می‌روی ای بی‌هده چون اسب دوالی؛
(ب ۶، ۵ / ق ۲۱)

«عالمان علم فروخته چون عقاب مال مردم می‌ربایند و چو گراز حریص‌اند و هریک چون نهنگ، دهن رشوت از کرده‌اند»

«علما را که همی رشوت فروشند بسین به ربایش چو عقاب و به حریصی چو گراز
هریکی همچو نهنگی رشوت‌فروش چهل و طمع دهن علم فراز و دهن رشوت باز»
(ب ۱۹، ۲۰ / ق ۵۰)

«عالمانی که سحر باطنی چون می‌خواری، لواط، قمار، را برای خود مجاز دانسته‌اند و بی‌سحابا مرتکب این گناهان کبیره می‌شوند»

«صحبت کودکانک سبزه زینخ را مالک نیز کرده‌ست ترا رخصت و داده‌ست جواز
می و قیمار و لواطت را طریق سه امام مر ترا هر سه حلالست، هلا سر بفراز»
(ب ۲۳، ۲۴ / ق ۵۰)

«عالم نمایان سفید، وغزن، زناکار، مال یتیم‌خور، می‌خوار، که روز و شب به طمع بر

درگاه شاه و امیر در تک و پویند و کمر به خدمت ایشان بسته‌اند. اینان شایسته آویختن به دارند و در مزرعه دین پیامبر اسلام (ص) خس و خاری بیش نیستند:

«منبر عالمان گرفته‌ستند
بر دروغ و زنا و می خوردن
ور و دیعت نهند مال یتیم
در کشاورز دین پیغمبر
در طمع روز و شب میان بسته
این گروهی کسه از در دارند
روز و شب همچو زاغ نساهازند.
نزد ایشان، غنیمت انگارند
این فرومایگان خس و خارند
به در شاه و میر و بندارند»
(ب ۹، ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۴۳ / ق ۲۲۸)

- عالم نمایان درباری:

«ایاگردنت بسته بر در شاه
کمال کوی؟ کمال اندر کمالست
نه آن داناست کز محراب و منبر
ضیاعی یا عقاری یا عقالی
سوی دانا به از مالی کمالی
همی گوید گزافه قال قالی»
(ب ۲۱، ۲۲، ۲۳ / ق ۱۴۶)

- فقیهان رشوه خوار:

«این رشوت خواران فقهااند شما را علوم انان فقیه است گر اینها فقهااند
رشوت بخورند آنکه رخصت بدهندت
نه اهل قضااند بل از اهل قضااند»
(ب ۴۶، ۴۸ / ق ۱۱۴)

- فقیهان مکار و دروغزن:

«شاید که بگریند بر آن دین که فقیهانش
گر فقه بود حیل و محتال فقیه است
آنند که دارند کتاب حیل از بر
جالوت سزد حاکم و هاروت پیمبر»
(ب ۴۰، ۴۱ / ق ۵۹)

علاوه بر گروههایی که ذکر شد، ناصر خسرو به مردم زمانه و به عبارتی «عام خراسان» نیز به
حکم و عدل از حاکمان و عالمان گمراه اعتراض روا داشته و به انحای مختلف آنان را شماتت و

سرزنش کرده است که در اینجا برای پرهیز از اطالة کلام شرح آن نیامد. چنانکه در مقدمه اشاره شد، در مقابل آنچه ناصر خسرو سزاوار اعتراض و نکوهش یافته، به افراد و گروههایی سخت عشق می‌ورزد و از صمیم دل به ستایش آن پرداخته است و این خود موضوع مقاله دیگری است با عنوان «آزادگی و ستایش شایستگان ستایش در دیوان ناصر خسرو» که به فضل پروردگار به وقت دیگر موکول می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی